

این کتاب در ۱۵۷ صفحه جیبی است می تواند در باره اسلام جدید  
اطلاعات کافی در باره اسلام در اختیار شما قرار دهد و به خصوص  
مفاهیم اساسی و مبانی آن را به شما معرفی کند. این کتاب در ۱۵۷  
صفحه جیبی است که می تواند در باره اسلام جدید و  
مفاهیم اساسی و مبانی آن را به شما معرفی کند.

### حجتی کرمانی

# اسلام

## ISLAM

« اسلام Islam نام کتابی است که بقلم دومینیک سوردل

DomIuico sovrdel نوشته شده و دوم تبه دسرری انتشارات

چه میدانم ؟ ترجمه شده و بچاپ رسیده است . ترجمه اول

توسط آقای حسینقلی حسینی نژاد صورت گرفته و بسال ۲۸ انتشار یافته

و ترجمه دوم بوسیله آقای دکتر اسمعیل دولتشاهی انجام شده و به سال ۴

منتشر گشته است.»

کتاب «اسلام» دارای ۷ فصل است بدین ترتیب : محمد و قرآن .

اسلام و جهان مسلمان تا قرن نوزدهم . قوانین اسلامی . فرق اسلامی .

تصوف و فلسفه . فعالیت عقلی و هنری ( علوم و ادبیات ) . اسلام جدید

( در عصر حاضر ) .

آنچه بطور کلی در باره کتاب اسلام باید گفت اینست که : نویسنده

آن اطلاعات کافی در باره اسلام در اختیار نداشته و مخصوصاً مدارك شیعه

را بکلی در نگارش کتاب نادیده گرفته است بسیار روشن است که کتابی که

حد اکثر، دارای ۱۵۷ صفحه جیبی است نمی تواند در باره يك آئين بزرگ،

بطور کامل بحث کند ولی بحکم آنکه «مشت نمونه خروار است» اطلاعات

دیگر نویسنده کتاب هم-اگر داشته- دارای اشتباهاتی بوده که نمونه آنرا بر صفحات محدود کتاب «اسلام» منعکس می بینیم. و اینک انتقادات کتاب به ترتیب فصول و صفحات :

## فصل اول

### محمد (ص) و قرآن

شخصیت محمد (ص) «از شخصیت محمد ﷺ قبل از اسلام اطلاعات

صفحه ۱۲ درستی در دست نیست. از قرآن هیچگونه اطلاعی

در این مورد نمی توان کسب کرد و شرح زندگی محمد (سیره) بعثت آنکه باقیه آمیخته است از لحاظ تاریخی چندان اهمیتی ندارد. حتی دوره های حیات او را نمیتوان بدترستی تعیین کرد... از تفسیر یکی از آیات قرآن- و آنها بطور مشکوک- چنین بر می آید که هنگامیکه محمد بتبلیغ آئین خود پرداخت در حدود چهل سال داشت...»

سطور فوق از چند جهت دارای اشتباه است : یکی اینکه نویسنده

معتقد است از قرآن - هیچگونه اطلاعی در این مورد نمی توان کسب کرد

در حالیکه قرآن طی چند آیه ، از تیمی و درس نخواندن پیغمبر ﷺ پیش از

رسالت و امثال آن یاد کرده است ولی نه آنطور که انجیل از عیسی ﷺ

بحث کرده ، و تازه دوران زندگی پس از تولد تا ۳۰ سالگی عیسی ﷺ

هم بطوریکه «دومینیک سوردل» میل دارد شرح داده نشده است و اصولا

این توقع بیجاست که جزئیات شرح زندگی مردیکه بر رسالت مبعوث شده

در کتاب آسمانی او ذکر شود .

دیگر اینکه نویسنده به «سیره» اطمینان ندارد در حالیکه خودش

جریانات بعد از رسالت و هجرت پیغمبر را از «سیره» و تواریخ موجود استفاده کرده است اگر سیره معتبر نیست، چه فرقی میان دوران پیش از رسالت و هجرت و یا بعد از آنست؟

گذشته از این کوئی نویسنده میل داشته جزئیات زندگی رسول اکرم در قرآن و تاریخ نوشته شود، و حال آنکه آنچه لازم است مشخصات کلی پیغمبر از نظر خانوادگی و سابقه و اخلاقی و وجهه عمومی و راستگوئی و امانت و عفت و پرهیزکاری و تقوی است .. و اینها همه مورد تصدیق عموم

تاریخ نویسان مسلمان، و غیر مسلمان است. و بالاخره، نویسنده از تفسیر مشکوک (!) یکی از آیات قرآن در آورده است که پیغمبر در چهل سالگی بر رسالت مبعوث شد و ما نفهمیدیم که آن آیه، کدام است و این تفسیر در کجاست؟

لحن نویسنده، حس بدینی خواننده هوشمند را تحریک میکند و احتمال میدهد که نویسنده با این تعبیرات، خواسته پیغمبر صلی الله علیه و آله را شخصی معرفی کند که دارای هویت شناخته شده و روشن تاریخی نیست و تنها از بعد از هجرت، می توانیم او را بشناسیم.

در صفحه ۱۳ میگوید:

محمد صلی الله علیه و آله از دین مسیح تصویری داشت که از واقعیت این دین

بکلی دور بود...

اشتباه نویسنده کتاب از اینجا ناشی است که در قرآن مسلمین،

مسئله تثلیث مورد انتقاد قرار گرفته و معجزه درست کردن مرغ گلی که

در انجیل رسمی موجود نیست، ذکر شده و باره ای از مسیحیان را عقیده

بر آنست که بحثهای قرآن در باره مسیحیت و نقل داستان مرغ گلی، برای

آنست که پیغمبر ﷺ، بر اثر برخوردهای کوتاهیکه با مسیحیان عامی داشت، اطلاعات مختصری در باره مسیحیت، کسب کرده در این باره؛ باید گفت: بهترین مدرک در این زمینه، بحثهای قرآن در زمینه مسیحیت و داستان میلاد معجز آسای حضرت مسیح ﷺ و همچنین احتجاجهای شخصی رسول خدا ﷺ بانصارای معاصر خویش است که در کتب تاریخی و کلامی اسلامی مضبوط است (۱) و انگهی نویسنده کتاب که مدعی است از زندگی پیش از هجرت پیغمبر ﷺ اطلاعات درستی در دست نیست چگونه ادعا میکند که آن حضرت تصویری داشته که از واقعیت این دین بسیار دور بوده

#### در صفحه ۱۴ مینویسد:

«محمد ﷺ در آغاز اعتمادی بمأموریت خود نداشت ولی خدیجه ویرا دل داد و در اثر تشویق او محمد ﷺ از مطالبی که بوی الهام میشد مردم مکه را آگاه ساخت» ...!

جای تعجب است که نویسنده در دو صفحه قبل «سیره» را از اعتبار ساقط میداند و در چند سطر پیش، از «کیفیت الهام» اظهار بی اطلاعی میکند و در عین حال، بطور قطع مثل کسیکه حال پیغمبر را بعد از رسالت بخوبی و از نزدیک؛ در ضمن آزمایشهای روانی یا با استفاده از اظهارات صریح او بررسی کرده باشد سخن میراند.

میگوید: پیغمبر ﷺ بمأموریت خود اعتمادی نداشت. گویا این جمله از مدارک غیر صحیح دیگران اتخاذ شده و تا آنجا که بخاطر دارم آقای زین العابدین رهنما نیز در کتاب «پیامبر» و آقای کمستان

(۱) صفحات مجله اجازه بحث مفصل ندارد و گرنه هر جمله مورد انتقاد

در خوریک مقاله جداگانه است.

ویرژیل گئورگیو، در کتاب «محمد پیغمبریکه از نو باید شناخت» نیز همین مطلب موهوم و بسی اساس را ذکر کرده اند. جالبتر آنکه نویسندگانی که بدخدیجه پیغمبر صلی الله علیه و آله را تشویق کرد که مردم مکررا از مطالب الهامی خود با خبر سازند!

این گفته‌ها گویا برای آنست که دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله را کوچک و قابل خدشه جلوه دهند و از اهمیت مسئله وحی و رسالت بکاهند و گرنه باید گفت نویسندگان اینگونه مطالب، از وضع دعوت پیغمبر اسلام بکلی بی اطلاع بوده اند.

#### در صفحه ۱۶ میگوید:

«در نظر او روح آدمی پس از مرگ از خود بی خبر میشود تا اینکه در روز قیامت دو باره زنده میگردد» آقای حسینی نژاد؛ این مطلب را کاملتر ترجمه کرده اند: در قرآن و مواظروی هیچ مفهومی صریح درباره خلود نفس دیده نمیشود و روح بنظر محمد صلی الله علیه و آله مایه زندگی است و بشر پس از مرگ تا روز داوری در بی خبری بسر میبرد.

مسئله خلود نفس از مسلمات اولیه اسلام است و در قرآن و کلمات پیغمبر هم در این زمینه صحبت شده است. آنچه مایه اشتباه نویسندگانست پاره‌ای از آیات قرآنی است که میگوید قیامت بغتة آید، یا آدمیان در قیامت حالی دارند که گوئی بیش از یک یا نصف روز از مرگشان نگذشته است در حالیکه این مضامین قرآنی در صدد بیان عظمت قیامت و هیبت و دهشت عرصات است. خوب بود نویسندگان آیات برزخ و سؤالاتی که فرشتگان از میت میکنند و حالاتیکه خوبان و بدان در عالم بین دنیا و آخرت (برزخ)

دارند و قرآن بیان کرده، مراجعه می‌کرد و این اشتباه برایش رخ نمی‌داد.

### در صفحه ۱۸ نویسنده

چنین وانمود میکند که نماز بطرف بیت المقدس برای جهت یهودیان - که مذهبشان شبیه مذهب اسلام بود - انجام یافت ولی چون یهود ریشخند کردند، پیغمبر «مخالفت مذهب اسلام را با آئین یهود اعلام داشت» (قبله) لحن نویسنده، در اینجا حاکی از اینست که در ابتداء، اسلام با یهودیت مخالفت نداشته و بعداً روی لجاجت افتاده و مخالف شده، در حالیکه واقع مطلب اینست که پیغمبر اسلام از همان ابتدای دعوت، خود را پیغمبر جدید میدانست و در بیانات قرآن، ملاحظه میشود که کتب اهل کتاب را اعم از تورات و انجیل، اصیل نمیداند. و اگر نویسنده، چنین غرضی نداشته اصل جریان تحویل قبله از بیت المقدس به «کعبه» مطلب درستی است.

### غار

«از آنجا که می‌بایستی برای مردم مدینه غذا و مواد

اولیه تهیه کرد، محمد ﷺ جمعی را برای غارت

### صفحه ۱۹

کردن کاروانی که از سوریه بمکه میرفت فرستاد» (هنگام متار که مقدس ماه رجب تنی چند از صحابه بکاروانی که از سوریه بمکه می‌روند برمیخورند و میان ایشان نزاعی پدید می‌آید که سرانجام مسلمانان پیروز میشوند).

نویسنده کتاب، اگر مطلب اخیر را بگوید (چنانکه آقای حسینی

نژاد ترجمه کرده اند صفحه ۱۳) فقط اشتباهش در تعیین ماه است و اگر

چنان است که آقای دکتر دولتشاهی ترجمه کرده اند از حقیقت بسیار دور

است: مورخین می‌نویسند: در رمضان سال اول هجرت پیغمبر عده‌ای را

برای تعقیب کاروان قریش فرستاد حمزه با ابو جهل و سیصد تن دیگر بر-  
خورد کردند ولی با وساطت مردی بنام «مجدی بن عمرو جهنی» که بسا  
طرفین پیمان عدم تعرض داشت کار بزد و خورد نکشید. تنها همین یکبار  
پیغمبر ﷺ این کار را نکرد و بلکه چند مرتبه انجام داد و منظور آن بود  
که قریش را از نیروهای مسلمان آگاه کند، د کتر ابراهیم حسن می نویسد:  
«مقصود از این قبیل سفرها که مورخان اسلام آنرا «سریه» می نامند نمایش  
جنگی بود» (۱)

خواننده محترم! ملاحظه میفرمائید که «اسلام نویس» مورد بحث  
ما، تا کتیکهای جنگی پیغمبر ﷺ و بی ریزیهای بنای کاخ اسلام و ازین  
بردن مفسدین را، «غارت کردن کاروان» می نامد، آنهم برای «تهیه غذا  
و مواد اولیه برای مردم مدینه» !!

هرچه ما حسن ظن داشته باشیم این اشتباه بزرگ و زننده نویسنده  
بهیچوجه قابل اغماض نیست و از روح ناخود آگاه. یا قسمت آگاه  
روح نویسنده و قضاوتش درباره بنیان اسلام و رویه پیغمبر اسلام حکایت دارد.

بنو قریظه پس از اشاره بچنگ بدر واحد و خندق می نویسد:

صفحه ۳۰ «در طی این جریانات، قدرت محمد ﷺ هر روز

بفزونی میگذاشت. وی از این موقعیت استفاده کرد و جمعی از کلیمیهائی  
که مزاحم او بودند اندک اندک ازین برد.. (اشاره به بنو قینقاع و بنو نضیر)  
«بنو قریظه که متهم بخیانت شده بودند محمد آنان را بسختی تنبیه کرد:

(۱) نویسنده کتاب «محمد پیغمبر بکه از نو باید شناخت» عملیات فوق

را عکس العمل محاصره اقتصادی مدینه و بمنظور بستن جاده ها و جلوگیری  
از عبور و مرور مکیان میداند...

زنان و فرزندان را بعنوان برده فروخت و مردان را از دم تیغ گذرانید . . .

داستان اعدام بنو قریظه از مسائلی است که نویسندگان کم اطلاع و مغرض ، با هیاهو و جنجال از آن بهره برداری کرده و با اسلام می تازند در حالی که اگر بخود مجال اندکی مطالعه میدادند ، خودشان تصدیق میکردند که از نظر اجراء قانون و از « جنبه حقوقی » اعدام خیانتکاران بنی قریظه ضروری و عادلانه بود :

مجموعه از مفضل آنکه « بنی قریظه » یهودیانی که با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیمان عدم تعرض منعقد کرده بودند در يك جریان خطرناك و وحشتناك که مردم مدینه در محاصره ده هزار جنگنده « احزاب » قرار داشته در اضطراب شدید بسر می بردند .. پیمان شکنی کردند و صریحاً با مسلمین اعلام جنگ دادند !!

بنی قریظه « هم پیمان !! » بخانه های بی پناه مردم مدینه ریختند و زن و بچه مردم را مضطرب ساختند و به صراحت پیغمبر را ناسزا گفتند پس از بازگشت احزاب ، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد بنی قریظه را محاصره کردند . این محاصره ۲۵ روز بدون هیچگونه دستوری مبنی بر حمله طول کشید و این نشان میدهد که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجال توبه و تسلیم برای آنها باز گذاشته بود ولی پس از گذاشتن این مدت اعلام کردند ، هر چه سعد بن معاذ در باره ما حکم کرد قبول داریم . قاضی مسلمانی که خودشان بر گزیده بودند حکم اعدام خائنین و تقسیم اموالشان را صادر کرد . باید بدانیم که شکستن حکم سعد ، با استقلال قضائی لطمه وارد میکرد و اصولاً در اینجا « حق » و « اخلاق » با هم معارض مینمود .



و در این موارد ، برای حفظ نظام اجتماع باید حق بر اخلاق مقدم شود و استقلال قضائی از بین نرود .. (۱)

**پیمان شکنی!** در ژانویه ۶۳۰ تصمیم گرفت علیرغم پیمانیکه با **صفحه ۲۱** : مردم مکه منعقد کرده بود این شهر را متصرف شود

ولی جنگی در نگرفت بلکه رؤسای قریش از وی اطاعت کردند و محمد بدون جنگ و خونریزی وارد شهر شد (۲) جای تعجب است که نویسنده در مورد بنی قریظه خائن بالحنی حاکی از ترحم سخن میگوید و پیمان شکنی و خیانت آشکار آنان را لای سبیل میگذارد و در مورد مردم مکه از اینهم بدتر کرده و پیمان شکنی مکیان را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت میدهد ! . . .

مانمیدانیم با این نویسندگان مغرض و نادان چه بکنیم؟ کسیکه از القبای تاریخ اسلام خبر ندارد و یا خود را بجهالت میزند ، چرا در باره اسلام کتاب می نویسد ؟ اگر هم نویسنده - بطوریکه آقای حسینی نژاد ترجمه کرده اند - نامی از پیمان شکنی نبرده ، باز داستان فتح مکه و عفو عمومی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آن صحنه پر شور و هیجان ؛ با کمال سردی و بی اعتنائی بر گزار کرده و می نویسد : «رؤسای قریش تسلیم شدند و محمد بدون خونریزی وارد شهر شد ، فتح مکه از اینجا شروع شد که مردم مکه قرارداد سال ششم هجری را نقض کردند و عده ای از آنها به همراهی طایفه «بنی بکر» بدطایفه «خزاعه» که اینها نیز هم پیمانان پیغمبر بودند ،

(۱) برای اطلاع کاملتر بمقاله آقای صالحی نجف آبادی مراجعه فرمائید

(مکتب تشیع سال ۱)

(۱) در ترجمه آقای حسینی نژاد اسمی از پیمان شکنی نیست . ص ۱۵

یورش بردند . «خزاعه» از پیغمبر کمک خواستند و پیغمبر با ده هزار مسلمان راه مکه را پیش گرفت بزرگان قریش بسر کردگی ابوسفیان که شکست راقطعی و مقابله را بی نتیجه میدیدند بحضور رسول خدا آمده و تسلیم شدند . پیغمبر بدون خونریزی وارد مکه شد و در حالیکه دشمنان خونین دیرین انتظار اعدام دسته جمعی داشتند پشت بخانه کعبه داد و فرمود : «همه شما - برای خدا - آزادید» آیا این عظمت روحی و رحمت الهی را باید نا دیده گرفت ؟ و آیا همین دلیل بر آن نیست جنگهای پیغمبر برای قطع ریشه های فساد بود و حالا که محیط تسلیم شده . انتقام جوئی و تصفیه حساب بی مورد است ؟

## قرآن

صفحه ۲۲

نویسنده در باره سوره های قرآن عقیده دارد که

تحوالات بعدی اسلام در قرآن پیش بینی نشده و

بسیاری از سوره ها در باره جنگها و مبارزات پیغمبر صلی الله علیه و آله است (۱)

مطلب بالا در خور بحثی مفصل و مستقل است و اجمال سخن آنکه

اصول و کلیات اسلامی با تحولات بعدی قابل تفسیر نیست - اصول اعتقادی -

عبادات ، احکام جزائی ، قوانین ارث و امثال آنکه بر مبنای فطرت خدا

داد بشری و نظام مداوم اجتماعی است ، غیر قابل تفسیر است . با تحولات

زمان ، خدا و رابطه با خدا از بین نمی رود و قانون مجازات که بستگی بجرائم

قطعی اجتماعی دارد وارث که بر مبنای زاد و لدی است که تغییر نکرده و

تغییر نمی کند . .

این سری اصول و کلیات ، همانند قوانین ریاضی است که با گذشت

زمان ، متغیر نخواهد شد . يك سلسله احکام فرعی است که قابل تغییرند

(۱) آقای حسینی نژاد این قسمت را بهتر و مفصلتر نوشته اند ص ۱۶

و این تغییرات هم در طول زمان ، پیش بینی شده و طبق مدارك قطعی - که برادران سنی ما نیز قبول دارند - بعد از رسول خدا ﷺ ائمه اطهار علیهم السلام مبین اینگونه مسائل بوده اند و هم در تشریح اصول و کلیات اسلامی سهم وافری داشته اند .

و پس از آنهم جامعه اسلامی طوری بوجود میآید و طبق دستور قرآن و پیغمبر و ائمه ، جوری پیش میرود که خود بخود بکمال علمی و عملی میرسد . همانطور که گفتیم این سخن کوتاه نمی تواند مطلب حساس مورد بحث را - بطور روشن - بیان کند ولی همین چند سطر برای خواننده محترم سوژه ایست که باید بدنبال آن بتحقیق و مطالعه پردازد ... این جمله را نیز اضافه کنیم که مطالب قرآن راجع بجهنگها و مبارزات زمان پیغمبر ﷺ ، علاوه بر حکایت از مبارزه دائمی حق و باطل حاوی اصول و کلیات و تعلیمات عمومی و همیشگی است که پیوسته جامعه اسلامی را در حال جنبش نگه میدارد

**بشر عادی ..** «مسلمانان محمد را بشری عادی میدانند که توجه خود

را معطوف اصلاح امور مردم کرده ... درست

است که بعدها مردم مقام مقدسی بمحمد بخشیدند ولیکن بقول خود محمد وی شخصی عادی بود و معجزه ای جز تبلیغ قرآن نداشته است .

مسئله « نبوت » و مقام انبیاء و امتیازاتی که این رجال ، بر سایر

افراد بشر دارند از دیده بسیاری از بحث کنندگان مذهبی - مخصوصاً

غریبها - مخفی مانده و توجه کاملی بدین قسمت نکرده اند و لذا پیوسته

سخن از عادی بودن پیغمبر و اینکه هیچ معجزه ای غیر از قرآن نداشته

بمیان میآورند . باید از ایمان پرسید : گرفتن وحی را قبول دارند یا

خیر و اگر قبول ندارند پس نباید پیغمبر را بعنوان «پیغمبر» بشناسند که از طرف خداوند مبعوث شده است و اگر قبول دارند ، باید متذکرشان ساخت که قبول این مطلب که شخصی از طرف خداوند مأموریت یافته و توسط «روح الامین» بقلب او وحی میشود، مساوی با قبول «غیر عادی» بودن آن شخص است. زیرا بمردم عادی وحی نمیشود و مأمور رسالت الهی نمیگردند .

و اما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزه ای غیر از قرآن نداشته ، تواتر قطعی و «معنوی» سنت نبوی صلی الله علیه و آله ، بما میگوید که آن حضرت معجزات دیگری هم داشته است در اینجا نیز باید گفت : اگر کسی اصل معجزه را قبول دارد برایش فرق نمیکند که معجزه یکی باشد یا صدتا . و اگر قبول نداشته باشد و محال بداند «یک معجزه» را نیز قبول نمیکند و نمی تواند قبول کند .

## فصل دوم

### اسلام تا قرن نوزدهم

جانشین پیغمبر (ص) «چون محمد صلی الله علیه و آله وارث مذکری بجای نگذاشت

صفحه ۳۶ و نیز صریحاً جانشینی معین نکرده بود ، مرگ

او بحرانی سیاسی بوجود آورد . علی نتوانست خلیفه شود و ابوبکر .

(که) پیغمبر ویرا برای پیش نمازی معین کرده بود جانشین او شد.

گفته بالا ، گذشته از آنکه با مذهب شیعه ، بهیچوجه منطبق نیست

با صریح تاریخ برادران سنی ما نیز غیر قابل انطباق است. خوانندگان بمدارك

سنی که صریحاً مسئله وصایت علی بن ابیطالب را از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل

میکند و پیش نمازی ابوبکر را نیز در مرض مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بر اثر

و ساطت و فعالیت عایشه میداند مراجعه فرمایند تا حقیقت امر روشن گردد.

**علی فریب خورد !** پس از اشاره بجنک صفین و مسئله حکمیت و پیدا

صفحه ۳۶ شدن خوارج می نویسد : « . و چون علی فریب

معویده را خورده بود از حقوق خود چشم پوشید »

«علی را که بعدها در کوفه بدست یکی از خوارج کشته شد بعنوان

شهید راه اسلام محسوب داشتند (یعنی شیعیان) !»

من در اینجا بیاد جمله مولی علیه السلام افتادم که میفرمود «بخدا معاویه

سیاستمدار تر از من نیست ولی او غدر و مکر میکند و اگر غدر و مکر رو

بود من از همه عرب سیاستمدار ترم»

نویسنده که علی را فریب خورده معویده میداند فراموش کرده که شخصیت

دوم عالم اسلام، مظهر تمام نمای راستی و عدالت بوده، هیچگاه از راههای

تزویر و مکر نخواسته بر حریف غالب آید . و گر نه خوب میتواندست .

و اما اینکه نویسنده میگوید: شیعیان علی را بعنوان شهید راه اسلام

محسوب داشته یا بتعبیر ترجمه آقای حسینی نژاد « بنظر آنان (شیعیان)

علی که بعدها در کوفه بدست یکی از خوارج که برای مغلوب کردن آنان

بیهوده میجنگید، کشته شد (۶۶۱م) شهید راه اسلام است » (ص ۲۰) حاکی

از بی اطلاعی و یا غرض ورزی نویسنده است حضرت امیر علیه السلام، یا کسیکه

تمام عمر را در راه خدا جنگید و سر انجام هم در محراب عبادت بشهادت رسید،

تازه بقول آقای «دو مینیک سور دل» باید جزو « شهداء » محسوب ! شود

و یا « بنظر آنان » شهید راه اسلام باشد !

حسین (ع) مانند شهید امام حسین علیه السلام فرزند حضرت علی علیه السلام برای

کطرده یزید از مقام خلافت از مکه بنا بدعوت مردم صفحه ۳۹

کوفه عازم آنجا شد ولی بشهادت رسید . از این تاریخ بعد اختلاف شیعه و سنی بوجود آمد . ! ! آقای حسینی نژاد اینجا را کاملتر ترجمه کرده : «یزید شورش را که بوسیله حسین بن علی برپا شده بود فرونشاند و بفرمان وی حسین بن علی در نبرد کربلا کشته شد (۱۶ اکتبر ۶۸۰) شیعیان حسین بن علی را مانند شهید راه اسلام گرامی داشتند پس از این جنگ رشته پیوند شیعه و سنی از هم بکسیخت و فاصله میان این دو پدید آمد .

نویسنده - مخصوصاً اگر بلحنی که آقای حسینی نژاد ترجمه کرده اند سخن گفته باشد - برآستی که درباره مقام پیشوای انسانها حسین بن علی یا بکلی جاهل و بی اطلاع بوده و یا مغرضانه و بی ادبانه سخن گفته است . اشتباه نویسنده - بخصوص با ترجمه آقای دکتر دولتشاهی - که از این تاریخ بعد اختلاف شیعه و سنی بوجود آمد - خیلی تعجب آور و غیر قابل اغماض است .

نویسنده ای که نمیداند حسین بن علی علیه السلام برای چه قیام کرد و دستگاه یزیدی چه ظلم و شهوت ورزی بلتی بنام اسلام در مملکت اسلام راه انداخته بود و نمیداند حسین علیه السلام در طلب مقام بر نخاسته بود و نمیداند مسئله شیعه و سنی پنجاه سال پیش از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام پیدا شد . . . نویسنده ای که با بی ادبی این قیام مقدس و ملکوتی را «شورش» میخواند و بی اهمیت تلقی میکند و شخصیت عظیمی چون حسین را که «سید الشهداء» لقب گرفته «مانند شهید راه اسلام !» میشناسد ، چنین نویسنده ای بیخود زحمت نگارش کتابی بنام اسلام را بر خود هموار کرده است !

## فصل سوم

### قوانین اسلامی

**طلسم و تعویذ :** نویسنده پس از شرح اجمالی درباره شیطان و اجنه

**صفحه ۵۳** مینویسد : «مسلمانها برای جلوگیری از عملیات

مضراجنه متوسل بطلسم و تعویذ میشوند» ملاحظه میفرمائید که اسلام نویس  
ماکارهای عامیانه پاره‌ای از مسلمانان را بحساب قوانین اسلامی میگذارد، و این  
ناشی از بی‌اطلاعی و یا غرضورزی اوست .

**بهشت** «بهشت در قرآن درست بصورتی که اعراب نشنه-

**صفحه ۵۵** لب و خواهان سایدواستراحت انتظاردارند توصیف

شده است .

و پس از اشاره بشراب و غسل و حوریه‌های بهشتی می‌نویسد: «چنین

بهشتی تمام امیال بشر را ارضا میکند»...

مسیحیان ، همیشه این ایراد را باسلام داشته‌اند که به تمایلات بشر ،

احترام گذاشته و روی آنها حساب باز کرده و این راه نقصی بارز برای

اسلام شمرده‌اند در حالیکه واقع مطلب اینست که اسلام ، در این باره

«مقدس مآبی» بخرج نداده و «تسبیح بآب نکشیده» و حقیقت خواسته-

های فطری و خدادادی بشر را بوضوح اقرار کرده و برسمیت شناخته ولی

مسیحیت با نادیده گرفتن غزایزو مواهب فطری بشری ، مبتلا بیک نوع

«سالوسی» و «خشکی» و «مقدس مآبی» شده است . جرم اسلام ، این

است که بی‌پرده به بشر می‌گوید : توشه‌ت داری و شهوت در تو بسیار قوی

است و کمال تو در اینست که زن بگیری و غریزه ات را اقماع کنی

ولی مسیحیت میگوید: اگر خیلی کاملی؛ دلیلش آنستکه بتوانی زن نگیری!

اینکه بهشت تمام امیال بشر را ارضا میکند نقصی برای بهشت نیست و اما در باره اینکه همان چیزهایی را که اعراب میخواستند، بهمان صورت در قرآن توصیف شده، باید گفت: این چیزها را مردم متمدن قرن ۲۰ هم میخواهند! و کاخ نشینان و کوخ نشینان، مردم قدیم و جدید، صحرا گرد و غیره در این زمینه فرق ندارند

پس باید بجای این جمله کتاب: «درست بصورتیکه اعراب تشنه لب انتظار دارند» گفت: «درست بصورتیکه تمام افراد بشر انتظار دارند بهشت در قرآن توصیف شده است...»

و تازه، نویسنده از رضوان الهی و لقاء خداوند و درجات و کمالات لایتناهای بهشت - که همه آنچه که در قرآن آمده - نمودار و مثال آنست فراموش کرده و نتوانسته است بفهمد: بهشت یعنی آنجا که رحمت و فیض و نور و لقاء الهی است و آنجاست که بطور لایتناهی و مداوم، درجات و مقامات و کمالات معنوی و قرب و وصال حضرت حق است... و آنجاست که قرآن فرماید: «و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم - خوشنودی خدا بزرگتر است و رستگاری بزرگ همین است...»

تفسیر: پیدایش تفسیر را شرح داده که چون آقای حسینی  
صفحه ۵۵ نژاد کاملتر ترجمه کرده این قسمت را از صفحه ۳۸  
ترجمه ایشان ذکر میکنیم: «پس از چندی مؤمنان در آن (قرآن)  
تناقضاتی یافتند که بنا بر برخی احادیث «پیغمبر چندان در غم آنها نبود،



و میگفت: «هرچه شمارا دچار شک میکند آنرا باحسن نیت و ایمان بپذیرید» کمی بعد که مسلمانان نمیخواستند کودکانه سخنی را بپذیرند ناچار شدند که عبارات و لغاتی را که در قرآن بکار رفته تعریف کنند و برای اشارات کتابمقدس خود توجیه و تفسیری بیاورند. تفسیر و اصول الهیات از همینجا پدید آمد..

نویسنده سپس میگوید قدرت مطلقه خدا و (قدر) مسئولیت بشر باهم تناقض دارند و جواب این مسئله در قرآن نیست و بنی امیه از مسئله قدر بنفع حکومت خود استفاده میکردند. نویسنده کتاب در فرازهای بالادچار اشتباهاتی شده و تعبیرات او حاکی از اینست که پیغمبر میخواسته مردم کور کورانیه چیزی را بپذیرند ولی مردم نخواستند «کودکانه!» مطلبی را بپذیرند و لذا علم تفسیر بوجود آمد.

اولا بنویسنده این مطالب نادرست، باید گفت: شما که «سیره» و «حدیث» را قبول ندارید از کجا فهمیدید که «پیغمبر چندان در غم آنها نبود»؟ و آن سخن را گفت؟ و آنکه «تناقضات قرآن را چنان کر نکر دید»؟ کدام آیه، با کدام آیه متناقض است؟ و علاوه، علم تفسیر در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوجود آمده تفسیر یعنی پرده برداری از مقاصد آیات. تفاسیر موجود را مطالعه فرمائید و ملاحظه کنید که از قول خود رسول

اکرم چه قدر حدیث در تفسیر آیات رسیده است! نویسنده، مهمترین مسئله را که در آن تناقض دیده و جوابش را در قرآن نیافته مسئله «قدر» و «مسئولیت بشر» میداند: «اگر هرچه خدا بخواهد، خواهد شد پس تقصیر بشر چیست؟» این بحث، درخور يك کتاب قطور است و اگر وارد آن مبحث طولانی و دقیق بشویم، خواهیم فهمید که نه تنها قرآن در این زمینه متناقض

حرف نزده بلکه بر خلاف نظر ابتدائی و سطحی نویسنده؛ جواب این مطلب هم در قرآن هست و اجمال سخن آنکه هر فرد بشر و جداناً، خودش را مسئول عمل خلافتش میداند و میفهمد که می توانست آن خلاف را مرتکب نشود و بوضوح کامل «آزادی» خود را درک میکند... و در ضمن، میفهمد که «خداوند خواسته که او آزاد باشد نه اینکه او را مجبور بر کار خلاف کرده است...» و این سخن، دامنه بسیار درازی دارد...

در صفحه ۶۴ کلمه «سنت» و توسل مردم بصحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و بوجود آمدن حدیث را اجمالاً بیان کرده و آنگاه مینویسد: «کسانیکه از این روش پیروی نمیکنند متهم شدند که میخواهند بدعتی بوجود آورند (کسانیکه از این سنن دوری جستند، به گناه بدعت گرفتار آمدند صفحه ۴۴ ح) «رافضی» و سپس میگوید رعایت سنت دلیل بر کمال مسلمانی بود و «سنی» بکسی اطلاق میشد که اصول و قوانین رسمی را پیروی میکرد.» و بعداً مجموعه های حدیث سنی (صحاح) را نام برده و اسمی از «شیعه» در میان نیست. انتقاد بر مطالب بالا فقط یک چیز است و آن اینست که از فحوا و بلکه صریح عبارات چنین استنباط میشود که غیر سنی؛ مسلمان درست و حسابی نیست و این سخن، برای ما که شیعه هستیم ناگوار و تلخ است.

حدیث حدیث را فقط دو قسم «موثق - حسن» میداند و صفحه ۶۵-۶۶ - آنگاه طبقه بندی حدیث را بدین مناسبت که سلسله روایتش مقطوع است یا نه از نظر دانش اروپائی مردود میشناسد «زیرا در بسیاری از احادیث انعکاس عقیده جامعه های مسلمان در ادوار مختلف بچشم میخورد...» (بنظر دانش باختری جدید که بسیاری از

احادیث صحیح را انعکاس عقیده اجتماع در عصری معین می بیند؛ این نقادی صوری و خارجی غیر کافی مینماید... اطلاعات نویسنده در تقسیم حدیث بسیار اندک و ناقص بوده و انتقاد انشمندان اروپائی نیز از آن روست که خیال کرده اند احادیث صحیح، قابل انطباق بر همه اعصار نیست و لذا چه فرق میکند که صحیح باشند یا نباشند در حالیکه هم آیات قرآن و هم احادیث صحیح، دارای یک روح کلی و اساسی هستند که در هر عصر؛ موجود بوده و اختلاف در جزئیات باصل کلی لطمه ای وارد نمیسازد. این سخن درخور یک مقاله اساسی و مفصل است.

**نماز** «نماز عبارت است از مجموعه ای از حمد و ستایش

**صفحه ۷۲** که مقصود آن نه انجام تقاضائی از طرف خداوند و

نه ایجاد رابطه ای بین او و بشر است!!

در صفحه ۷۳ در فصول اذان، «حی علی خیر العمل» را ذکر نکرده

و راجع بسجاده می نویسد:

«وروی زمین سجاده بگسترده تا بدین وسیله از محیط دیگر جدا شود»

یا بنا بر ترجمه آقای حسینی نژاد: «برای خواندن نماز زمینی که او را

از جهان خارجی جدا میکند بخود اختصاص دهد و معمولا برای این کار

سجاده میافکند»...

و در صفحه ۷۴ (و صریحتر در ترجمه حسینی نژاد صفحه ۵۱) نماز

میت را جزو نمازهای مستحب بشمار آورده است. در تمام مطالب بالا

اشکالات واضحی وجود دارد و همگی حاکی از کم اطلاعی نویسنده است.

**هلال رمضان:** هلال ماه رمضان را بامر «مفتی - قاضی» میدانند در

**صفحه ۷۴** صورتیکه این مسئله در صورت شك و تردید است.

## زکوة

میگوید زکوة برای هر کس که مختصر عابدی

## صفحه ۷۶

داشته باشد واجب است و زکوة مالیات است نویسنده

در هر دو مطلب اشتباه کرده زکوة با شرایط مخصوص واجب است و مالیات

هم غیر از زکوة است .

## حج :

در ترجمه آقای دکتر دولتشاهی در عمل حج می-

## صفحه ۷۸

نویسد : « پنج طواف بدور کعبه ولی در ترجمه

آقای حسینی نژاد « هفت دور طواف سریع بدور کعبه » دیده میشود و خدا

کند نویسنده همین دومی را نوشته باشد نه اینکه مترجم محترم ، آنرا

تصحیح کرده باشد !

در همین صفحه می نویسد : از قرن ۱۲ عمره در تمام سال جایز شد

ویکی از آداب حج را « استماع وعظ در مسجد کعبه » ۱۱ می شمارد .

## پرستش مقدسین

## صفحه ۸۰

مینویسد : پرستش مقدسین بوسیله اجماع پذیرفته شد

و در صفحه ۸۱ مینویسد : مسلمین برای رهایی از عذاب الهی

متوسل بمقدسین شدند و این عمل يك سلسله خرافات بوجود آورد . . .

نادرستی قسمتهای نقل شده بالا برای خوانندگان محترم بسیار

روشن است و تنها در مورد خرافات ناشی از « توسل بمقدسین » باید توضیح

دهیم که اگر مراد نویسنده ، زیارات و توسلات شیعیان است و میخواهد

بهمان نظر که فرضاً وهابیان ، شیعه را مینگرند ، نگاه کند باید بگوئیم

با مطالعه بیشتری میدانیم که در اعمال شیعه « خرافه » وجود ندارد و از

حدود دستور قرآن تجاوز نکرده اند . . مگر توسل بائمه بمضمون آیه

قرآن نیست که میفرماید : « **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** » ؟ و مگر زیارت قبور

پیشوایان دین را - علاوه بر آنکه دستور داریم - دنیای امروز نمی‌پسندد؟ و از این رسم ، بانحاء مختلف پیروی نمی‌کند؟ ولی اگر مراد نویسنده ، انحرافات است که عده‌ای پیدا کرده و مقام ربوبی بائمه داده‌اند و یا در تطبیق «مقدسین» اشتباه کرده و «نامقدسی» را «مقدس» پنداشته‌اند ، مطلب دیگری است که در جای خود صحیح است .

خلاصه اینکه شیعه گنبد نمی‌پرستد و برای قبر امام سجده نمی‌کند و امام را پرستش نمی‌کند و همه اینکارها را شرک میدانند (برای بحث بیشتر مقالات مستقلی لازم است ..)

**اسلام اخلاق ندارد** مینویسد: «چون برای این منظور (پرداختن بدرون صفحه ۸۲ و تقوی) در فقه و شرعیات؛ اصولی وجود نداشت

نهیضت تصوف قوت گرفت (!!) در اسلام فقط وظایف قانونی وجود دارد . . . (پنج حکم)» باید به نویسنده گفت: زهی بی اطلاعی! اسلامیکه پیامبر آن میگوید: «من برای تمیم مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام؛ و دادقرآنش بلند است که «تقوی» داشته باشید و آیات فراوان قرآن مردمرا بتزکیه اخلاق و طهارت درون و اخلاص و ترك عصبیت و شرک و رذایل اخلاقی دعوت میکند و هزاران روایت از رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار ، در زمینه کسب فضائل اخلاقی و برطرف کردن رذائل اخلاقی رسیده است . . . اسلامیکه «نیت» مؤمن یعنی روح و ریشه عبادت را بهتر از عمل میدانند و مرد گناه کار را بهتر از عبادتکار ریاکار می‌شمارد و کافر سخاوتمند را بهتر از مؤمن بخیل میدانند . در چنین اسلامی ؛ اصولی برای پرداختن بدرون و تقوی وجود ندارد ؟ و فقط دین قانون است ؟!

مسیحیان همگی دچار این اشتباهند و اینکه مشهور شده که دین

آنهادین «مجت» است - با آنکه صحیح است - آنها را دچار يك نوع غرور دینی کرده و میل دارند اسلام هم فقط به اصول تقوی پردازد و «شریعت» را مثل مسیحیت لغو کند! . نه آقا! . اسلام، دینی است همه جانبه و تمام جوانب روحی و جسمی، مادی و معنوی؛ فردی و اجتماعی آدمیان را ملاحظه و در همه آنها بطور مستوفی و کامل دخالت کرده است .

خوشبختانه نویسنده ، پس از عبارات بالا مینویسد : « . . نمی توان منکر شد که اصول تقوی . . در اسلام موجود است . . » و بعد بآیه « لیس البر ان تولوا وجوهکم » استشهاد میکند . ولی پیدا است که بنظر او ، اخلاق در اسلام جنبه فرعی دارد .

**سحر و جادو** «قوانین اسلامی نه تنها جانشین آداب قدیمی در

**صفحه ۸۵** امور خانوادگی گردید بلکه آدابی را که از سحر

و جادو سرچشمه گرفته بود منسوخ کرد» و ترجمه آقای حسینی نژاد درست برعکس است : «در عرصه خانواده ، قواعد تازه ای که حقوق مسلمان آورد نه تنها عادات قدیم را محترم شمرد بلکه آداب و رسوم را که منشأ آنها سحر و جادو بود و عامه مردم دوست میداشتند ، رعایت کرد !!»

«قانون تأسیسی و قانون امضائی (!!) ص ۵۹»

آنگاه نویسنده اظهار نظر میکند که در قوانین اسلامی بامور خانواده

پرداخته نشده «و خانواده موضوع اساسی این قواعد نیست» بلکه این قوانین بیشتر مربوط بر روابط زن و شوهر است و بپیدا اختیار داده شده که «مثل سابق فرمانروای خانواده باشد» و اسلام موضع خانواده را بصورت پدرشاهی قدیم تثبیت کرده است (!)

و بعد در باره «تعدد زوجات» معتقد است که «موقعیت زنا تثبیت

نمود!! (ترجمه آقای دولتشاهی) و یا «از ناپایداری وضع زن» «اندکی!»  
 بکاست (ترجمه آقای حسینی نژاد) و میگوید: شوهر می تواند هر قدر  
 از کمترین مایل است بعنوان صیغه بگیرد (!)



**زن قیم میخواهد!** رضایت طرفین را در مورد ازدواج لازم میداند

صفحه ۸۶ «ولی چون از لحاظ حقوقی قادر بانجام این امر

نیست و کیل میگیرد!!» و عبارت دیگر: «زن چون از نظر حقوقی اهلیت  
 ندارد! قیم ازدواجش! جانشین وی میشود!!»

«چون مرد، حاکم مطلق در خانواده است زن نمیتواند بهسولت

از مزایای آنی که قانون بهوی عطا کرده بهره مند شود مگر اینکه در اثر

لیاقت شخصی بتواند حق خود را بدست آورد!»

«قرآن زن را پائین تر از مرد میشناسد» و «بدون پیچیدگی و ابهام

پستی ذاتی او را تأیید میکند»

**دختران . . .** مینویسد: «دختران . . . در خانه میمانند و از هر نوع

صفحه ۸۷ تعلیم و تربیت محرومند درس خواندن از وظائف

زن مسلمان نیست لذا بدشواری میتواند نماز را صحیحاً ادا کند».

فرازها تیکه تا اینجا در باره امور خانوادگی از آقای دومینیک سوردل

نقل کردیم، یک سلسله اشتباهات مسلسل و پشت سر هم است که در باره پاره ای

از آنها باید توضیح داد: اولین عبارتیکه نقل کردیم اگر آقای دولتشاهی

اشتباه نویسنده را در ترجمه اصلاح نکرده باشند، صحیح است ولی اگر

ترجمه آقای حسینی نژاد کاملتر باشد و نویسنده معتقد بوده که اسلام آداب

سحر و جادو را رعایت کرده ، ماحق داریم بپرسیم : یکی از آن آداب سحر و جادوی قدیم را که اسلام رعایت کرده و پیشوایان اسلام دستور داده اند - نه آنچه احیاناً ممکن است در بین عوام مسلمین باشد - اسم بپسید تا بصدق گفتار شما اعتراف کنیم ! اظهار فضل نویسنده ( یا مترجم ) در مورد «قانون تأسیسی» و «قانون امضائی» خنده آور است ! آیا ممکن است توضیح دهند که قانون تأسیسی چیست و قانون امضائی کدام است ؟

و اما اینکه نویسنده قوانین مربوط به خانواده را بر اساس خانواده نمیداند ، نمیدانیم از کجا سرچشمه گرفته ، آیا وظایف اخلاقی و حقوقی پدر و مادر را نسبت بیکدیگر و وظائف آنها نسبت بفرزندان و وظایف فرزندان را نسبت بآنها و مسئله هزینه و خرج خانواده و مسئله تعلیم و تربیت و مسئله ارث را نادیده گرفته و یا همه اینها - تنها - مربوط بروابط زن و شوهر است و ربطی به خانواده ندارد ؟ ! اینکه نوشته است : پدر ، فرمانروای مطلق خانواده است و یا وضع او بصورت پدرشاهی قدیم تثبیت شده است ۵۰ درصد اشتباه است :

هر جامعه کوچک و بزرگی رئیس و مدیر لازم دارد و در اسلام ، پدر ،

مدیر و رئیس مالی و فرمانروای خانواده است ولی نه بطور بی بند و بار و مطلق العنان . همه اعضاء خانواده حق اعتراض به رئیس را دارند و حتی می توانند از او بمحاکم ذیصلاحیت شکایت کنند و علاوه وی بعضی این ریاست ، وظایف سنگینی دارد که باید از عهده آنها برآید و گر نه هم پیش خدا و هم نزد محکمه ذیصلاحیت اسلامی مسئول و مؤاخذ است و بدین ترتیب ملاحظه میفرمائید که چند سطر بعدی نویسنده که میگوید چون مرد ، حاکم مطلق



است زن نمیتواند از مزایا برخوردار گردد، مربوط بانحرافات و تجاوزات مردهاست و ربطی بقانون اسلامی ندارد و نویسنده با توجه بلحن تکارش - آنرا بحساب اسلام گذاشته است ..

واینکه نویسنده معتقد است قرآن زن را پست تر از مرد میدانند و بدون الهام و پیچیدگی پستی ذاتی او را تأیید میکند؛ باید مورد بحث قرار گیرد .

قرآن از نظر قرب بخدا و درجات معنوی و کمالات لایق انسانی هیچ فرقی بین زن و مرد قائل نیست : «ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین و الحافظات و الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات اعد الله لهن مفرجه و اجر اعظماً .»

ولی از نظر اختلاف طبیعی و فطری انکار ناپذیر زن و مرد، در حقوق مربوطه اختلافاتی قابل شده که مستقیماً مربوط با اختلاف، فطری زن و مرد است ولی این اختلافات بطوری عادلانه چیران شده که حیرت انگیز است: فی المثل زن نصف مرد، ارث می برد ولی تمام مخارج زن بر کردن شوهر است. مرد، مدیر و سرپرست خانه است ولی در عوض، زن از تنعمات و زینتها و زیباییهای بیشتر بهره مند میگردد . . .

اسلام بمسئله «تعقل» و «احساس» که بترتیب در «مرد» و «زن» نقش مهمی را ایفا میکند، توجه دقیق داشته و لذا در مسئله حکومت، قضاوت، افتاء و مرجعیت زن را کنترل کرده و از حقی (که بر حسب فطرت نداشته) محروم ساخته و در عوض؛ مزایائی که باطبع احساسی و عاطفی او تناسب

دارد ، مثل بهره برداری از لباسهای رنگارنگ ، ابریشم و حریر و طلا باو  
 ارزانی داشته است . کتمان حق است اگر بگوئیم اسلام نسبت . بزن ،  
 اجحاف کرده و حقیقت اینست که اسلام ، پایبای فطرت و خلقت ، زن  
 و مرد را از حقوقیکه متساوی با آفرینش است برخوردار کرده است .  
 دروغ نویسنده در مورد اهلیت نداشتن زن برای ازدواج و تعیین  
 قیم حقوقی او !! برای هر مسلمان عامی روشن است و نویسنده ، «کنیز»  
 و «صیغه» را بهم اشتباه کرده و مسئله تعدد زوجات را بطوری قلمداد میکند  
 که صرفاً تابع میل و هوا و هوس مرد است ، و اینکه می نویسد : دختران از  
 تعلیم و تربیت محرومند و نماز را غلط میخوانند ! صحیح نیست .. و اگر  
 هم تا اندازه ای در بعض خاتواده ها چنین بوده مر بوط بوضع انحطاط مسلمین بوده  
 نه دین مترقی اسلام که «طلب علم را بر هر مرد و زن مسلمان واجب میداند ..»  
**فتوای عجیب !** «باید میت را به پهلوی راست بطوریکه سرش !

صفحه ۸۸

بجانب مکه باشد در گور خوابانید» و این فتوی را

منحصرأ آقای دو مینیک سوردل داده اند و در رساله هیچیک از فقهای اسلامی  
 پیدا نمیشود !

ارث

می نویسد : محمد صلی الله علیه و آله بدلیلی که معلوم نیست

در همین صفحه

سه مائی تعیین کرده که تقدم دارند (!) جواب ،

این است که بروید دلایل ارث را در کتب فقهیه بخوانید و بدانید در ارث  
 مراعات کمال عدالت شده و بمقتضای طبع بشری و اقتضای اجتماعی ،

طبقه بندی انجام یافته است .

خارج از مبحث

در این فصل که مربوط به قوانین اسلامی است ؛ (از

نویسنده : صفحه ۹۲ تا ۱۰۴) وضع حکومتی اسلامی را که

مربوط به «قوانین اسلامی» نیست جازده و خواننده سطحی اینهارا بحساب اسلام میگذارد .

«کاپیتولاسیون» که برخلاف اسلام است و در قرن «۱۶» دائر شدو همچنین روش مالیات گیری و ممنوعیت نرخ گذاری و چانه زنی و اداره شدن جوامع اسلامی بوسیله اشخاص غیر روحانی و اینکه برای نیل بخلافت هیچ شرطی جز سالم بودن جسم و روح نبود (مطابق مکاتب سنی) و اینکه برای قوه مجریه الهی قانون صریحی وجود ندارد و این قوه توسط «نمایندگان خدا» ! بطور استبدادی اجرا میشد و برای انتخاب «نماینده خدا» هیچ قاعده ای وجود نداشت و فرزند خلیفه انتخاب میشد و اختیارات مذهبی و غیر مذهبی حدود معینی نداشت ، و تحولات این مسئله و همچنین مسئله قضاوت که از نظروضع خاص دوران مورد بحث قرار گرفته ؛ هیچکدام مربوط به فصل «قوانین اسلامی» نیست و می بایست در فصل سابق ذکر شود . . .

### فصل چهارم

#### فرقه های اسلامی

سوره یوسف مینویسد : خوارج سوره یوسف را بعنوان اینکه

صفحه ۱۰۶ سبک است رد میکنند !!

پاسخ این جمله برعهده خوارج است و نگارنده خارجی نیست و نمیداند آیا همینطور است و یا مثل تهمتهایی است که بواسطه کم اطلاعی بشیعه زده است ! .

حزب عربی علی (ع) مینویسد : «تشیع» مسلکهای بوجود آورد که از درهمین صفحه اسلام رسمی بسیار بدور بود در آغاز بعنوان يك

حزب سیاسی عربی ! یعنی حزب علی بشمار میرفت و بعد از خلع (!) علی شیعہ . . . خلافت موروثی را مردود دانست و بعد، به نهضت «افراطی» شیعی و کرد آوری ایرانیان که با حسین بن علی خویش بودند، اشاره کرده و آنگاه مینویسد : (ص ۱۰۷) «آئین تشیع فرضیه نوینی ! بوجود آورد که عقاید اولیه اسلام را تغییر داد» نویسنده، این اصل را اصل «امامت علی و خاندان او» میداند و سپس مینویسد: «با گذشت روزگار مقام علی در نظر پیروانش از مقام پیغمبر ﷺ بالاتر رفت! درباره مسئله امامت کولاک کرده و چنین می نویسد درص ۱۰۷-۱۰۸ تعداد امامها محدود است و آخرین آنها امامی است که در وقت رحلت ! ! فقط دنیای ظاهر را ترک گفت و عاقبت دوباره ظهور خواهد کرد بنابراین وی شبیه ! ! مهدی است که تمام مسلمین انتظار دارند در آخر الزمان ظهور کند»

علی الحساب باید بنویسنده بگوئیم «دستمریزادا» نویسنده اصول شیعه را محرک خروج مختار و اعتقاد به محمد حنفیه میداند و بالاخره در صفحه ۱۰۹ می نویسد: «علوم الهی و مطالعات فرعی»

«در زمان بنی عباس، شیعه حزب مظلومین شد که در میان ملل مغلوب رواج داشت. . . در تحت این شرایط، فکر تعزیه خوانی بوجود آمد» و در سطوری ذیل نویسنده داد سخن داده است :

«دنیای فاسد در انتظار قائم موجود رنج می برد و مصائب و آلام امام شهید که یا شهید شد و یا آزار دید باعث آرامش درون پیروان اوست گریستن در مرگ حسین بعقیده آنها «بهای زندگی ! و روح آنهاست» بدینی نسبت بدنیا و ارزش نجات بخش مصیبت و رنج دو جنبه تشیع ! بشمار میرود» !!

و بنا بر ترجمه آقای حسینی نژاد «فکر اسلامی از آنها بیگانه است»  
**شک در قرآن** «اعتقاد بائمه در آغاز بعضی از شیعیان را بر آن داشت  
**صفحه ۱۱۰** که در تدوین قرآن شک و تردید! کنند! یعنی  
 گفتند در قرآن نسبت به علی علیه السلام مطالبی وجود داشته و دشمنان آنرا حذف  
 کرده اند. امام موفق نشدند یک متن موثقی اختیار کنند و متن حاضر قرآن  
 را قبول داشتند.

**شیعیان و اذان** (شیعیان) تغییر مختصری در اذان نماز داده اند.  
**صفحه ۱۱۱** و درص ۱۱۲: «نباید تصور کرد که تشیع تسنن را  
 نمی پذیرد یا در موارد حقوقی و اخلاقی سخت گیری نمیکند. ترجمه  
 دو قسمت بالا را در ترجمه آقای حسینی نژاد ص ۷۶ چنین میخوانیم:  
 «.. ابتکاری کوچک در اذان که بدان افزوده میشود «حی علی خیر العمل».  
 «شیعه منکر سنت نیست و درباره مسائل حقوقی و اخلاقی سستی و اهمال  
 روانمیدارد.»

این ترجمه - اگر مطلب اصل، توسط مترجم تکمیل و تصحیح نشده  
 باشد - صحیحتر و کاملتر است. علم السانی

### بایبگری ..

قسمتهای زیر را که مربوط به بایبگری و بهائیکری است از هر دو  
 ترجمه نقل میکنیم:

«مسلك بايی که به منظور اصلاح (!) اسلام بود بوسیله شیعه‌ای (!)  
 بنام میرزا علی محمد که .. خود را باب (عنوان پاره‌ای از علمای شیعه «!»)»  
 دانست پدید آمد ... و کتاب آسمانی (!) دیگری را جانشین قرآن کرد  
 و قواعد تطهیر را از میان برداشته مطالبه حقوق اجتماعی (آزادی زن «!»)»

را جزء عقیده دینی خویش قرار داد... بر اثر تحریکات سیاسی (!) محکوم  
بمرگ گردید (۱۸۵۰) مسلک بهائی دینی تازه و کلی (!) است که بدست  
یکی از شاگردان باب . . . تأسیس یافت این مسلک هیچ وجه اشتراکی  
با اسلام ندارد ولی بر اثر پاره‌ای از تلفیقات دینی و فلسفی و آرمان ترقی (!)  
خود بیعضی از تمایلات اساسی دین اسلام مربوط میشود، (ص ۷۹-۸۰ ترجمه  
آقای حسینی نژاد)

فرقه بابی... توسط میرزا علی محمد بوجود آمد. این شخص  
که بعقیده خود میخواست اصلاحاتی در اسلام بکند.. خود را باب نامید  
و نوعی کتاب بجای قرآن ارائه داد و خواهان اصلاحات اجتماعی از قبیل  
آزاد ساختن زن‌ها شد ولی بجرم برپا کردن شورش و آشوب محکوم بمرگ  
گردید.. فرقه بهائی مسلک جدید و جهانی (!) است. مسلک بهائی  
وجه مشترکی با اسلام ندارد ولی خواهان ترقی و پیشرفت (!) است و  
بیعضی از تمایلات اساسی اسماعیلیه شباهت دارد، (ص ۱۱۷ ترجمه آقای  
دکتر دولتشاهی)

فصل چهارم در اینجا خاتمه می‌یابد و خواننده گرامی، در خلال  
سطوریکه از نویسنده کتاب در باره شیعه نقل کردیم، بخوبی نقاط ضعف  
وستی و بیمایگی این نوشته را توجه فرموده و لازم نیست، در باره آن  
توضیحاتی بدهیم و فقط از نویسنده کله داریم که یک حزب ساختگی و  
خرافی را اصلاح طلب کلی و جهانی دانسته! و مؤسس آنرا شیعه  
میبندارد!

## فصل پنجم

## تصوف و فلسفه

فرازهائی از مطالب این فصل را که راجع به «تصوف» و «فلسفه» است بدون اظهار نظر نقل میکنیم و بر صاحب‌نظران «فن» است که سطور ذیل را از هم باز شناخته و در آن نظر دهند :

**تصوف :** این تملک؛ حقیقت (مکاشفه) بعقیده صوفیان مقام صفحه ۱۲۲ صوفی را از مقام پیغمبر که فقط ابلاغ کنندۀ وحی بود بالا ترمیبرد. صوفی که در نتیجه وحی خصوصی ملهم میشود حالت تقدس پیدا میکند «... عیسی بعنوان نمونه صوفی محسوب شد» ص ۱۲۳ : «صوفی که در درون خود ب جستجوی خدا میپرداخت تمام تشریفات مذهبی را بدور میافکند و برای آنها ارزش نسبی قائل بود و قصدونیت را بهتر از عمل میدانست». بنا بر این صوفیان بدون آنکه قوانین اسلامی را از بین ببرند از آن تجاوز کردند «... حقایق فلسفی» «... حالت تصوف از نظر حکمای علم الهی بعنوان «تجسد خداوند» محسوب میشود.»

این نظریه همیشه در اسلام رد شده بود گذشته از این، مواعظ شخصی مانند حلاج در پایتخت اسلامی باعث تزلزل قوانین میشد و در نتیجه اساس مذهبی و اجتماعی را واژگون میساخت «نویسنده آنگاه از تشابه به عیسویت و تصوف، شخصیت عالی حلاج؛ بیهودگی مراسم مذهبی از نظر شیخ ابوسعید ایرانی؛ قوانین اتحاد و تصوف فارابی و سپهروردی سخن میگوید و بعقیده «ابن العربی» (محبی الدین) اشاره میکند

(ص ۱۲۶) که «وجود اشیا ئیکه خلق شده اند جز وجود خالق نیست ، وقتی روح بخدا می پیوندد در میان این دو دیگر فرقی نخواهد بود و در بشر یعنی تصویر خداست که خدای مطلق وجود خود را می یابد»  
 آنگاه مینویسد : « مع الوصف ابن العربی جرأت نمیکند که مقدسین را بالاتراز پیغمبر صلی الله علیه و آله بداند و محمد صلی الله علیه و آله در نظر او نمونه بشر کامل است .

ص ۱۲۸ . در تصوف همیشه يك نوع تمایل بنداشتن اصول و عقاید معین موجود بود و از این لحاظ با اسلام ناسازگاری داشت » ( ظاهراً مراد نویسنده «صلح کل» صوفیه است )

فلسفه : « ایرادیکه دانشمندان علم الهی بر فلاسفه

صفحه ۱۳۴ می گرفتند راجع بقدمت جهان ، نفی مشیت الهی (!)

و معاد بود .. ( یعنی نفی معاد ؟ ) . . . در برابر آن خدای واحد یا عقل بسیط ، ماده مرکب و جاودانی و غیر مخلوق (؟) وجود داشت و میان این دو سلسله تجلیات متوالی ذات خداوندی بود . فلاسفه از این روش مفهوم خداوند را که عقل بسیط بود و فعالیتش حدی نداشت می پذیرفتند . همچنین وجود جاودانی دنیا یعنی تجلی دائم ذات خداوندی را قبول داشتند ، مطالب این فصل ، قابل دقت و بحث و انتقاد است .



## فصل ششم

## فعالیت عقلی و هنری

ابن چند سطر را از فصل ششم برای شما انتخاب کرده ایم و انتقاد آن مربوط به ارباب شعر و ادب است.

## شعر اسلامی!

ص ۱۴۹... شعر اسلامی دو جنبه دارد: تأثیر بر گذشته و میل با اتحاد با خداوند... در ادبیات اسلامی گاهی شاعر علیه سر نوشت خود اعتراض میکند. در این ادبیات نوعی حکایات بی سر و پادر باره آدمهای عجیب و غریب دیده میشود (۱) از خصوصیات ادبیات اسلامی اینست که در آن سخن از بیهودگی جهان بمیان میآید و از خواندن آن نیز میتوانیم بحساسیت شرقی‌هایی بپریم... پایه فرهنگ اسلامی ظاهراً بر اساس همین موضوعات نهاده شده است (۱)

## فصل هفتم

## اسلام در قرن حاضر

از فصل هفتم هم چند سطر برای تکمیل بحث انتخاب کرده ایم: این فصل، دنیای اسلام را از سال (۱۷۹۸ - ۱۸۰۱) که ناپلئون بمصر لشکر کشی کرد مورد مطالعه اجمالی قرار داده و از استعمار متوالی کشورهای اسلامی سخن گفته و بظهور مصطفی کمال آتاتورک در ترکیه و رضا شاه پهلوی در ایران و لغو کاپیتولاسیون توسط این دو فرد در دو کشور مزبور اشاره نموده است آنجا که آمار مسلمین را ذکر میکند بی اشتباه نیست و دو ترجمه

با هم اختلاف دارند . سطور ذیل حاکی از نظری است که نویسنده ، بحال حاضر جامعه اسلامی دارد : ص ۱۷۴ : « .. در مورد مسائل اجتماعی دو موضوع پیش میآید : اول اینکه جامعه اسلامی رو بتحول میرود و در تحت نفوذ های مختلف بعضی عادات مثل تعدد زوجات و طلاق را محکوم میکند ( ۱ ) دوم اینکه نظریه دول اسلامی نسبت باقلیتها فرق کرده است . »

دومینیک سور دل با سطور ذیل ، فصل هفتم و کتاب اسلام را پایان برده است :

« .. امید میرود که کشورهای اسلامی بتوانند بر اساس قرآن جامعه ای بوجود آورند که عدالت و نصف بطور حقیقی و عملی در آن حکمفرما باشد . برای این منظور لازم است اصول علم الهی را بطریق دیگر و بهتر از سلفیه بیان کرد تا مردم بتوانند افکار جدید را بپذیرند چنانکه مسلمین افکار یونانیها را پذیرفتند و نظرها در این باره ، در ضمن

انتقاد بر فصل اول ص ۲۲ معلوم شد . مطالعات فرنگی .

(پایان)